

در بارهٔ نقش فرهنگی چشمه‌های جوشان

چندی پیش در مجلهٔ شریفهٔ «ینما» به مناسبت‌هایی صحبت از چشمه‌های «جوشان»، «خیزان» و «جهنده»، ای فلات ایران و نقش آنان در هنر تزئینی و معتقدات پیش‌آمد (مجلهٔ ینما مهرماه ۵۲ و اسفندماه ۵۲) * اینک بی‌فایده نخواهد بود که با نقش احتمالی چنین چشمه‌هایی در زمینهٔ «گاه‌شناسی»، آشنا شویم و نظری نیز بر مبنای احتمالی کلمه‌های «جهان» و «پرچم» بیندازیم.

گاه و زمان

یکی از انواع چشمه‌های «جوشان» که گاهی در مناطق آتشفشانی مشاهده می‌گردد چشمه‌هایی هستند که «گیزر» (Geyser) نامیده می‌شوند.

گیزرها چشمه‌های آبگرمی هستند که به مناسبت ساختمان خاص مجرای زیر زمینی آنان آب آنها به فواصل زمانی ثابتی فوران می‌کند و بعد فرو می‌نشیند تا مدت زمان مربوطه بگذرد و فوران مجددی روی دهد. امروز گیزرها در نقاط مختلفی از جهان منجمله ایسلند که دارای چشمه‌های آب گرم معروفی است وجود دارد ولی شاید معروفترین آنها گیزری باشد بنام «Old Faithful» یا «وفادار قدیمی» که در پارک معروف یللوستون—Yellowstone آمریکا واقع است. «وفادار قدیمی» هر ۶۵ دقیقه یکبار فوران می‌کند و هر فورانی ۴/۵ دقیقه طول می‌کشد.

یک چشمهٔ گیزر در هر فورانی مقداری آب گرم بیرون می‌ریزد و این مقدار آب، که معمولاً به گودالی در پای گیزر راه می‌یابد، در فاصلهٔ زمانی بین دو فوران ناچار به تدریج سرد می‌شود، ضمناً مرحوم سید احمد کسروی در رسالهٔ خود بنام «شهرها و دبه‌های ایران» بخوبی نشان می‌دهد که زمانی کلمه‌های «گه» و «جه» و «قه» (بفتح اول و سکون ثانی) به معنی گرم و کلمه‌های «شم» و «سم» و «زم» (باز بفتح اول و سکون ثانی) به معنی سرد بوده است و بدین طریق قویاً محتمل به نظر می‌رسد که کلمه «گاه» فارسی به معنای وقت منفصل و موقت (مانند «صبحگاه» و «گاه‌گاه» و غیره) یادگار فوران آب گرم یک گیزر باستانی و کلمهٔ «زمان» به معنای «سرد شونده» و یا «سردی‌ها» از یک طرف و وقت

* متأسفانه مقالهٔ دوم به مناسبت بدی خط نگارنده غلط‌های چاپی زیاد داشت که از آن

جمله به مناسبت اهمیت باید چهار مورد را نام برد:

۱ - ص ۷۴۷ (اسگسه) غلط و (اسک) به فتح الف صحیح است. همچنین کلمهٔ (آسکی) که باید به جای مد با فتحهٔ الف خواند. ۲ - ص ۷۴۸ (خوسامه) غلط و (خوره) صحیح است. ۳ - ص ۷۴۸ (مهتاب) غلط و (قهاب) (= قه آب) صحیح است.

مسلسل طولانی ازطرف دیگر یادگار باز ماندن و سرد شدن تدریجی آب بیرون ریخته باشد. احتمال بالا البته باین معنی است که در يك زمان باستانی گیزرهائی يك وسیله طبیعی برای گاه شناسی قرار گرفته است و این احتمال موقعی قوت بیشتری می گیرد که به دلایلی معلوم گردد که سرچشمه و گاه شماری جزوی از آن است، سرزمینی بوده که از حیث چشمه های جوشان غنی بوده است. اتفاقاً تصویر بابلی چشمه های جوشان در دست خدایان که در شماره مهرماه ۵۲ مجله «نما» معرفی شد ظاهراً حاکی از يك چنین وضعی می باشد. همچنین است کلمه فارسی «جهان» و قرائن دیگری که ذیلا خواهد آمد.

جهان

از کلمه های «گاه» و «زمان» که بگذریم کلمه دیگری که از نظر ارتباط احتمالی با چشمه های جهنده باستانی جالب می باشد «جهان» است.

البته این يك سؤال بی جوابی نخواهد بود که از خود پرسیم چرا به جهان می گوئیم جهان؟ و یگانه جوابی که باین سؤال می توان داد این است که شاید در يك محیط گمشده و فراموش شده باستانی چشمه های «جهنده» فراوان بوده و به مناسبت اهمیتی که این پدیده در فرهنگ آن زمان و مکان احراز کرده بود کلمه و یا در حقیقت مفهوم «جهان» اول به همان محیط محدود باستانی و بعداً به همه جهان فراخ خارج اطلاق شده است. اتفاقاً قرینه ای که می تواند مؤید این فرض باشد در افسانه سرزمین گمشده آتلانتیس وجود دارد. بر طبق افسانه یونانی، آتلانتیس سرزمینی بوده که در بیرون «ستون های هرکول» یعنی در بیرون جبل الطارق در اقیانوس اطلس وجود داشته و بعداً در دریا فرو رفته است. افلاطون در کتاب تیمائوس «Timaeus» از فرهنگ پیشرفته آن سرزمین سخن می راند و مخصوصاً بر این اصل تکیه می کند که آتلانتیس دارای چشمه های گرم (و سرد) فراوان بوده است. لذا در افسانه مزبور می توان ارتباطی بین يك کانون فرهنگی گمشده باستانی و چشمه های آب گرم تشخیص داد. ولی جستجوهای وسیعی که در قرون اخیر برای پیدا کردن سرزمین آتلانتیس در محل نامبرده انجام گرفته بی نتیجه مانده است. و بهر حال دانش جدید محل احتمالی قدیمی ترین کانون های زندگی بشر فرهنگی را در حدود آسیای جنوب غربی قرار می دهد و بدین طریق این يك نکته بسیار جالب و معنی داری به نظر می رسد که بر طبق روایتی «در آن طرف کوه قاف» دو قلعه بناهای «سار» و «گسار» وجود دارد. (کتاب «The wild rue» بقلم Bess Allon Donaldson لندن ۱۹۳۸) و ارتباط «کوه قاف» با رشته جبال قفقاز البته معروف است.

فراموش نکنیم که کوه قاف «محیط است بر ربع مسکون» («برهان قاطع») و چون می دانیم که هیچ کوهی بر «ربع مسکون» به معنای امروزی آن محیط نیست این احتمال پیش می آید که شاید کوه قفقاز در حد و سد يك «ربع مسکون» باستانی و حتی شاید «يك ربع مسکون» اولیه قرار داشته است.

ضمناً چشمه های آب گرم و منجمله گزرها، فرعی از خاصیت آتشفشانی يك منطقه اند و امروزه از نظر زمین شناسی این اصلی است مسلم که منطقه قفقاز و اراضی مجاور آن یعنی قسمت های وسیعی از فلات های آناتولی و ایران در عهد چهارم زمین شناسی که منطبق با زندگی

بشر فرهنگی در روی زمین است شاهد آتش فشانی‌های مهم و دامنه داری بوده‌اند ، و در حقیقت هنوز هم چشمه‌های آب گرم به تعداد شایان توجهی در مناطق مزبور وجود دارد . لذا از طریق افسانه کوه قاف نیز با يك کانون فرهنگی گم شده‌ای مواجه می‌گردیم که به احتمال قوی مانند سرزمین افسانه‌ای آناتولیس دارای چشمه‌های آب گرم فراوان بوده و به علاوه ارتباطی نیز با « گاه » داشته است .

نکته‌نماند که البته مطالب بالا به این معنی نیست که زبان آن کانون فرهنگی مفروضی که محل چشمه یا چشمه‌های جهنده باستانی مورد بحث بوده است فارس بوده بلکه به طریق بالا با مسئله ارتباط زبان با معتقدات اساطیری مواجه می‌گردیم که خودموضوع نسبتاً پیچیده‌ای است و فقط اخیراً و به تدریج دارد توجه قرار می‌گیرد .

پرچم

در زمینه ارتباط احتمالی يك رسم کم و بیش معاصر با پدیده چشمه‌های جهنده ، و بالنتیجه در زمینه اهمیت معتقداتی چشمه‌های مزبور از يك طرف و ارتباط معتقدات خیلی باستانی با پیدایش لغات از طرف دیگر کلمه « پرچم » نیز جالب به نظر می‌رسد . در صفحه ۵۹ کتاب « آسیای هفت سنگ » آقای دکتر باستانی پاریزی می‌بینیم که (به نقل از حبیب السیر جلد ۳ ص ۳۷) می‌نویسند : (موقع تسخیر خوارزم توسط مغول) گویند خواجه نجم‌الدین (کبری) در وقت شهادت پرچم (موی زلف) مغولی را گرفته بود و پس از آنکه از پای در افتاد ده کس نتوانستند آن کافر را از دستش خلاص سازند و عاقبت کاکل کافر را بریدند . « بدین طریق می‌بینیم که در زبان فارسی کلمه پرچم به معنی کاکل نیز بکار رفته است . و از خود می‌پرسیم چرا ؟ ارتباط سمبولیک هو را با آب ما قبلاً (مجله یفا مهرماه ۵۲) نسبتاً به تفصیل معرفی کرده‌ایم ضمناً کلمه چم ظاهراً به زبان کردی به معنی رودخانه است و بهر حال اسم غالب رودخانه‌هایی که در غرب کشور وجود دارند با کلمه چشم شروک می‌شود . * ضمناً کلمه « چیم‌ماق » در آذربایجان به معنی آب تنی و کلمه چم (بفتح ج) به معنای مه است . همچنین به احتمال قریب به یقین اسم هزارچم که تمام قسمت مرتفع خطرناکی از جاده تهران - چالوس می‌باشد

* کلمه چم در اسامی دهات ایران به خصوص در غرب کشور نیز زیاد به چشم می‌خورد . تعدادی از این دهات در کنار یا مجاورت رودخانه‌ها واقع شده‌اند ولی در مورد غالب دیگر تشخیص مبنای اسم بدون دیدن محل مشکل است ، جز اینکه البته هرآبادی ناچار بر يك مبنای آبی اعم از رودخانه و یا چشمه و غیر آن متکی است و در کشور کم آبی مثل ایران طبیعی است که کلمه‌ای به معنی چشمه یا آب در پاره‌ای از اسامی دهات منعکس باشد . در این بین اسم چم زمان که نام دهی است در ۳۱ کیلومتری باختر الیکودرز و آب آن از چاه و قنات تأمین می‌شود جالب است . چنین بنظر می‌رسد که زمانی در این مکان يك چشمه « جوشان » سرد مانند يك چشمه گازدار معدنی وجود داشته و شاید هنوز هم وجود داشته باشد . چنانکه در یکی از مقالات قبلی (مجله یفا اسفند ماه ۵۲) اشاره شد بر حسب اسامی محل ، منطقه الیکودرز از لحاظ چشمه‌های جوشان (و احتمالاً از لحاظ محفوظ ماندن معتقدات باستانی مربوط به آنان نیز) يك منطقه بسیار جالب به نظر می‌رسد .

به مناسبت غالباً مه آلود بودن آن قسمت بوجود آمده است. بدین طریق کاملاً محتمل به نظر می‌رسد که کلمه « پرچم » به معنی « آب پران » و یا « بخار پران » بوده و اطلاق آن به کاکل به این مناسبت است که کاکل در آغاز به عنوان نمودار و یادگار يك چشمه مقدس جهنده و یا « پران » باستانی نگاهداری می‌شده است. فراموش نکنیم که تشبیه قسمت‌هایی از بدن انسان به قسمت‌هایی از محیط جغرافیائی و بالعکس (یعنی تشبیه قسمت‌هایی از محیط جغرافیائی به قسمت‌هایی از بدن انسان) در معتقدات کهن و حتی در زبان و ادبیات معاصر انعکاس وسیعی دارد.

در زمینه مبنای معتقداتی باستانی و حتی شاید ازلی کلمه‌های « پرچم »، « جهان » و « هم چنین گاه و زمان » این آیه از باب دوم « فر پیدایش کتاب تورات نیز که می‌گوید : « و مه از زمین بر آمده روی زمین را سیراب می‌کرد . » جالب است و می‌توان آنرا انعکاسی از يك چشمه جوشان در يك سرزمین مقدس باستانی و برکت ناشیه * از چشمه مزبور دانست. ضمناً آنچه که در متن فارسی تورات « بر آمده » ترجمه شده در متن انگلیسی « Wentup » آمده است که به معنی « بالا رفت » و « برخاست » است ، و با متساعد شدن بخار از يك چشمه جوشان سازگاری روشن‌تری دارد . موضوع مه در اساطیر زردشتی انعکاس بیشتری دارد و دارای مفهوم وسیع‌تری نیز می‌باشد .

در خاتمه نگفته نماند که البته نگاهداری کاکل مختص مغولان نبوده بلکه بین چینی‌ها (و شاید ملل دیگر نیز) معمول بوده است . تا حدود پنجاه سال پیش که در ایران تراشیدن موی سر معمول و حتی تا حدودی الزامی نیز بود در دهات آذربایجان بالاخص بین اطفال غالباً تکه گردی را در کله تراشیده می‌گذاشتند و آنرا کاکل می‌نامیدند . شاید این رسم هنوز هم در قسمتهائی از کشور محفوظ مانده باشد و بهرحال احتیاج به گفتن ندارد که خود کلمه کاکل نمودار وجود و رسوخ این رسم در ایران در زمان گذشته می‌باشد .

ضمناً خیلی جالب است که بین پارهای از فرق مسیحی کشیش‌ها به جای نگاهداری کاکل همان قسمت از کله را به‌طور مدور می‌تراشند. علی‌الاصول باید مبنای این رویه را در تحویل معتقدات و مراسم مذهبی جستجو کرد که اتفاقاً در عین نفی معتقدات و مراسم پیشین موجب بقاء و دوام خاطر آنها نیز می‌گردند .

اما معنای رایج امروزی پرچم : صرف نظر از معنی لغوی احتمالی کلمه پرچم به ترتیب بالا که البته در مورد بیرق نیز باید محفوظ دانست، می‌توان شباهتی نیز ولوسمبولیک بین يك بیرق و يك چشمه جهنده و پران قائل شد. بدین طریق به احتمال قوی کلمه پرچم به معنی بیرق نیز با يك چشمه جوشان باستانی بی‌ارتباط نیست . در تائید يك چنین احتمالی عقیده و یا شاید بهتر است بگوئیم « شایعه » جالبی در آذربایجان (و شاید در قسمت‌های دیگری از کشور نیز) وجود دارد . می‌گویند بعضاً در مراسم مذهبی « علم جوشار » ، و برای آن بطور ضمنی مفهوم « خارق‌العاده قائل می‌گردند . « علم جوشار » باین معنی است که علم خود بخود خیز

* امروز « برکت » چنین چشمه‌هایی در دوران‌های یخبندان يك اصل شناخته شده‌ای

است .

برمی‌دارد و علمدار را با خود می‌کشد. يك چنین جریانی البته بر اثر فشار جمعیت و سنگینی علم و مخصوصاً فشار باد بر علم که گاهی ممکن است آنرا بلند نیز بکند به آسانی قابل درک است اما چیزی که جالب به نظر می‌رسد اطلاق کلمه « جوش ماق » به حرکت علم توأم با این عقیده است که علم خود بخود خیز برمی‌دارد. به نظر ما ارتباط کلمه « جوش مان » (که معمولاً به « جوش و خروش » سیل اطلاق می‌شود) ، با کلمه جوشیدن فارسی بدیهی است. همچنین است شباهت خیز برداشتن علم به « خیز برداشتن » يك چشمه جوشان. ارتباط پرچم با علم نیز البته بدیهی است. بدین طریق در حقیقت به اصل « ابدیت » مفاهیم اولیه از يك طرف و زیبایی‌های توأم با تعبیرات شاعرانه‌ای که در ریشه پاره‌ای از کلمات و مراسم و معتقدات نهفته است از طرف دیگر می‌رسیم.

استاد بیمار

از نامه خصوصی استاد پژمان بختیاری

... طبق دستور دکتر پس از چند روز زیر و رو شدن باید تسلیم چاقوی جراحی شوم. اما دکترم مردی شریف و مهربان و خوشخوست اگر در عمل موفق نشد گناه بخت من است این گناه دکتر نیست.

کدام کاری آخر به اختیار من است
که گویم از بد و نیک آنچه هست کار من است

اگر چشیدن آب است یا اراده خواب
قسم به جبر که بیرون ز اختیار من است

صبر کن با مشت مغز آشوب جبر
زان که باید صبر پیش جبر، صبر ...